جلسه 68

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خدا را شکر می‌کنیم که باز توفیق شرکت در بحث و مباحثه عنایت فرمود و این بیماری‌هایی که پیش می‌آید این‌ها هم جزء الطاف خفیه‌ی خدای متعال است که «ظاهره غیر واقعه» که انسان قدر سلامتی و آن نعمت سلامتی را بداند و بداند هیچی دست خودش نیست، امور به ید دیگری است و خدا را شکر می‌کنیم بر این‌که این نعمت را عطا فرمود و دو مرتبه لطف فرمود که حالا ان‌شاءالله به وظیفه‌ی نوکری حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی حضرت بقیةالله ارواحنا فداه بازگردیم ان‌شاءالله.

جواب حَلّی که محقق خوئی از تقریر شیخ اعظم برای تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع بیان فرموده بودند که خب ظاهر روایت؛ این روایت مورد بحث که صحیحه‌ی أولی باشد و سایر روایات صحیحه‌ی زراره، صحاح زراره که کلمه‌ی نقض در آن مأخوذ است «لا تنقض الیقین بالشک» یا «و لا ینقض الیقین بالشک» ظاهرش که اطلاق به ذهن انسان می‌آید که فرقی نیست در مواردی که یقین به چیزی است که قابلیت بقاء دارد لولا الرافع یا در مواردی که شک ما متعلق به چیزی است که نمی‌دانیم قابلیت بقاء را دارد یا ندارد. مثل موارد مثلاً خیار، که نمی‌دانیم خیار مجعول است علی الفور یا نه؟ اصلاً این خیار چه‌‌جوری جعل شده؟ خیار فوری جعل شده که قابلیت بقاء ندارد فوراً باید آن را کسی که ملتفت است إعمال کند یا قابلیت بقاء دارد. یا ازدواجی بین مرد و زنی برقرار شده، نمی‌دانیم این ازدواج ازدواجِ دائمی بوده یا ازدواج موقت یک ساله بوده حالا بعد از یک سال شک داریم این‌ها زوجیت برقرار است یا نه؟ استصحاب بقاء زوجیت می‌خواهیم بکنیم که این‌ها شک در مقتضی است. یک‌وقت هم هست که شک در رافع است، یعنی می‌دانیم این عقد عقدِ‌ دائمی بوده حالا شک داریم زوج او را طلاق داده یا نداده؟ که طلاق رافع است، رافع چیزی است که خودش اقتضاء بقاء را داشته. ظاهر روایت که «لا تنقض الیقین بالشک» باشد به نظر بدوی انسان که نمی‌آید فرق بین این موارد باشد، همه‌ی این‌‌ها شامل است یعنی مشمول است و این عبارت شامل همه‌ی موارد است؛ اما ادقائی از بزرگان تفاصیلی قائل شدند منهم حالا در مرتبه‌ی اول آن‌طوری که شیخ فرموده محقق خوانساری است در شرح دروس که ایشان فرق گذاشته و فرموده موارد شک در مقتضی مشمول این روایات نیست، شیخ اعظم هم تبعیت فرموده و دو بیان برای شیخ اعظم نقل کرده که در رسائل است. یک بیان سومی هم آقای خوئی تقریری کرده بودند از فرمایش محقق انصاری رضوان‌الله علیهم. خب آن‌ها که گذشت، آن تقاریر ثلاثه گذشت. محقق خوئی حالا یک اشکالات نقضی فرمودند که آن‌ها را هم بیان کردیم و گذشت، اما جواب حلّی‌ای که ایشان می‌دهند؛ جواب حلّی‌ ایشان این است که ما یک‌وقت هست که بنحو دقّی ملاحظه می‌کنیم آن متیقّن سابق را و شک در بقاء که داریم، در این موارد اگر بنحو دقّی ملاحظه بکنیم اصلاً نقضی در کار نیست، مثلاً همین طهارت، خب سابقاً می‌دانیم طهارت بوده، الان هم شکی در این‌که قبلاً بوده نداریم و آن آثاری که قبلاً بار کردیم بر آن، آن را هم می‌دانیم درست بوده چون طهارت واقعاً در آن زمان بوده، الان هم که شک در طهارت داریم خب چون الان دیگر یقین وجود ندارد، اگر ما آثار طهارت را بار نکنیم این‌جا نقض نکردیم یقین‌مان را، آن یقین قبلی سر جای خودش است، نسبت به خود یقین نقضی انجام نمی‌شود نسبت به متیقن هم که خب آن‌موقع یقین داشتیم وجود دارد وجود داشته آثارش را بار کردیم، الان نمی‌دانیم وجود دارد یا ندارد، ما آثار را بار نکنیم نقض یقین نکردیم اگر به دقت بخواهیم ملاحظه بکنیم. چه در موارد شک در رافع چه در موارد شک در مقتضی همین‌جور است. همین الان همین طهارت شک در رافع است دیگر، نمی‌دانیم نواقض، نوم یا سایر نواقض آمده یا نیامده؟ اگر بالدقّة بخواهیم ملاحظه بکنیم نه، نقض یقینی این‌جاها صادق نیست تا شارع بیاید نهی بفرماید بفرماید «لا تنقض». اما اگر بالنظر المسامحی نگاه کنیم یعنی یقین به طهارت سابق و شک در بقاء طهارت، این سابق و لاحقش را حذف کنید به آن توجه نکنید، یقین به طهارت، شک در طهارت؛ نه یقین به طهارت گذشته با قید گذشته‌اش و شک در طهارت فعلی و این زمان با این قید. اگر این‌جوری نگاه کنیم که گفتیم اصلاً نقض صادق نیست. اما اگر ما آن متعلق یقین را و متعلق شک‌مان را، زمان را از آن حذف کنیم و به ذات طهارت نگاه کنیم یقین به طهارت، شک در طهارت، دیگر قبل و بعد نیاوریم، یقین به طهارت، شک در طهارت. طهارت آثارش چی هست؟ دخول در نماز است، صحت نماز است، جواز مسّ کتابت قرآن است و و و و. اگر این کار را کردیم خب دیگر نقض صادق است چه در موارد شک در رافع، چه موارد شک در مقتضی. حالا می‌گوییم این زوجیت انقطاعیه بین این دوتا بود، خود زوجیت انقطاعیه نمی‌گوییم تا یک سالش را می‌دانیم بود، نه، می‌گوییم زوجیت انقطاعیه، بود، حالا شک داریم مثلاً، خود زوجیت انقطاعیه را اگر بخواهیم نگاه به آن بکنیم زمانش را حذف بکنیم خب این‌جا هم نقض صادق است دیگر. کما این‌که طهارت هم که شکش شک در رافع است و مقتضی محرز است آن‌جا هم وقتی که زمان را حذف کردیم صادق است. و ما گفتیم که شارع در این‌جا تطبیق این عدم جواز نقض یقین به شک را تعبداً بر این موارد تطبیق فرموده، چون آن‌که قاعده‌ی عقلائی است و ارتکازی است این است که اگر یک راه یقینی وجود دارد، یک راه مشکوک وجود دارد، آن راه را می‌دانیم ما را به نتیجه می‌رساند، این راه شک داریم ما را به نتیجه می‌رساند یا نه؟ عقل هر عاقلی چی می‌گوید؟ می‌گوید از آن طریق یقینی برو. این همین قاعده است که این قاعده‌ی ارتکازیِ عقلی است همین را شارع آمده تعبّد فرموده و تطبیق فرموده به این موارد، با این‌که این‌جا دو راه نیست ولی تعبّد فرموده، کأنّ آن‌که یقین سابق به آن داری آن راهی است که مسلّم می‌دانیم به نتیجه می‌رسد و کأنّ آن یکی که شک است آن راهی است که نمی‌دانی به نتیجه می‌رسد یا نه؛ شارع آمده تطبیق فرموده. در این تطبیقی که شارع فرموده است فرقی نگذاشته، شما چه در آن موارد چه در این موارد کأنّ دو راه وجود دارد، شارع تطبیق تعبّدی دارد می‌فرماید، تطبیق‌اش که تعبّدی است و فرقی بین الموارد شک در مقتضی و شک در رافع نیست. فلهذا بعد از الغاء زمان و این‌که متیقن یقین، متعلق یقین و متعلق شک الغاء زمان در آن شده و امر واحدی ملاحظه شده نقض صادق است و تطبیق هم یک تطبیق تعبّدی است، بنابراین باید گفت که فرمایش شیخ اعظم و قبل از ایشان محقق خوانساری تمام نیست.

«و إن لوحظ متعلق اليقين و الشك بالنظر المسامحى العرفى و الغاء خصوصية الزمان بالتعبد الشرعي على ما أشرنا إليه سابقاً من أن تطبيق نقض اليقين بالشك على مورد الاستصحاب إنما هو بالتعبد الشرعي، و إن كان أصل القاعدة من ارتكازيات العقلاء، فيصدق نقض اليقين بالشك حتى في موارد الشك في المقتضي. فإنّ خيار الغبن كان متيقناً حين ظهور الغبن و هو متعلق الشك بعد إلغاء الخصوصية، فعدم ترتيب الأثر عليه في ظرف الشك نقضٌ لليقين بالشك. و حيث إنّ‌ الصحيح و الثاني لأن متعلق اليقين و الشك ملحوظٌ بنظر العرف، و الخصوصية من حيث الزمان ملغاة بالتعبد الشرعي، فتستفاد من قوله عليه السلام: لا تنقض اليقين بالشك حجية الاستصحاب مطلقاً، بلا فرقٍ» در موارد. این فرمایش محقق خوئی قدس‌سره است. حالا داوری راجع به این فرمایش که تمام هست یا نه؟ این متوقف است بر بعض اموری که در ضمن بیانات دیگر کسان دیگری که موافقت با شیخ دارند و اقامه‌ی تقریب و بیان کرده‌اند، ببینیم مطالب آن‌ها چی هست که ممکن است با توجه به آن‌ها، پاسخ از این فرمایش بتواند داده بشود یا این فرمایش اگر بخواهد تمام بشود یک اموری را باید اضافه کرد بر آن، ضمیمه کرد بر ‌آن، تا این‌که پاسخ آن حرف‌ها هم داده بشود. حالا فی نفسه این کلامٌ متینٌ حالا صحیحٌ نمی‌گوییم، کلامٌ متینٌ قویٌ که ما این‌جوری بگوییم که بعد از الغاء زمان چون یک امر دیده می‌شود که شما یقین به این داری حالا شک در همین داری و اگر آثار را بار نکنی کأن آن را نقض کردی. فلذا منتقل می‌شویم حالا به بیانات دیگری که در مقام گفته شده.

از جمله بیاناتی که فرموده شده است فرمایش محقق همدانی قدس‌سره هست که مورد نظر بزرگان واقع شده فرمایش ایشان حتی محقق سیستانی می‌فرمایند که مثلاً بهترین بیاناتی است که گفته شده. فرمایش محقق همدانی یک ظاهری دارد که انسان از آن می‌فهمد و دو تقریب هم، دو فهم از کلام ایشان وجود دارد که بزرگان فرمودند یکی‌اش مال محقق اصفهانی قدس‌سره است و یکی‌اش هم مال محقق سیستانی است. ما اول آن‌چه که از عبارت خود حاشیه‌ی ایشان بر فرائد به‌دست می‌آید عرض می‌کنیم تا بعد آن دو بیان و تقریری که آن دو بزرگوار از فرمایش محقق همدانی دارند عرض بشود. محقق همدانی ابتداءاً یک بیانی راجع به خود واژه‌ی نقض دارند و فرمایش شیخ را نمی‌پذیرند در معنای نقض. ایشان می‌فرمایند که نقض علی ما یستفاد من مراجعة اللغة ضد ابرام است، نقض ضد ابرام است. ابرام یعنی یک چیز را مستحکم کردن، استوار کردن. نقض یعنی این استواری را و این در هم تنیدگی و اتصال محکمی که این اجزاء دارند شما بیایید این را بگسلید، مثل «نقضت الحبل»، حبل که این اجزائش این تاروپودش درهم تنیده شده و استحکام پیدا کرده، این را اگر آمدید قطع کردید مثلاً با قیچی یا با یک چیزی که این، به این می‌گویند نَقَضَ؛ که در این موارد ماده باقی می‌ماند، نقض در جایی است که ماده باقی می‌ماند ولی آن درهم تنیدگی و درهم فرورفتگی اجزاء از بین می‌رود، حالا کلاً یا بخشی از آن. ولی اصل ماده باقی می‌ماند. فلذا در جایی که اصلاً اجزاء درهم تنیده ندارد، آن‌جا نقض صادق نیست، یک چیزی بسیطی است که صاحب اجزاء نیست. یا در جایی که شما حبل را مثلاً ‌آتش بزنی که اصلاً ماده‌اش هم از بین برود، این‌جا نقض صادق نیست. نقض ضد ابرام است، ابرام یعنی ابرام یک امری که دارای اجزاء درهم تنیده‌ی باهم منسجم‌شده‌ی متصل‌شده است، یک هیأت اتصالیه‌ای پیدا کرده و بدون این‌که ماده از بین برود باید آن را از بین ببرید. فرموده است: «و متعلقه» یعنی متعلق النقض «لا بدّ أن يكون له التيامٌ و اتصالٌ» من نمی‌دانم چرا نوشته له التیامٍ و اتصالٍ؟ «له التيامٌ و اتصالٌ حقيقة» یا ادعاءاً یک‌جاهایی که مجاز می‌خواهید یا استعاره است بیایید بگویید... یک چیزی را ادعا کنید که این چنینی است. «و معنى إضافة النقض إلي» این‌‌که نقض را به آن نسبت بدهید این است که «رفع تلك الهيئة الاتّصالية بشرط بقاء المادة، كما في «نقضت الحبل». و امّا مطلق رفع الأمر الثابت، أو رفع اليد عن الشي‏ء مطلقا فلا» آن‌جا بهش نمی‌گویند «أ لا ترى استهجان قولك «نقضت الحجر» إذا أردت رفعه عن مكانه‏» برای این‌که او هیأتش را بهم نمی‌زند که، از این‌جا بلندش می‌کند. آن حجر سر جای خودش محفوظ است، آن استحکام را دارد، آن هیأت اتصالیه‌اش که از بین نمی‌بریم. بله اگر پتک بزنی بر سرش و اجزاء را از هم مفتّش کنید بله، این‌جا درست است بگویید «نقضت الحجر»، ولی در مقامی که فقط حجر را برمی‌داری نه، یا عرض کردم مثلاً حبل را می‌‌سوزانید، از بین می‌رود آن‌جا صادق نیست.

خب، این‌جا یک إن قلتی پیش می‌آید و آن این است که ما می‌بینیم نقض را به عهد نسبت می‌دهند، نقض را به یقین نسبت می‌دهند. خب مگر یقین دارای یک هیأت اتصالیه این‌جوری است؟ و بعد هم وقتی که نقضش می‌کنیم مگر اصل یقین ماده باقی می‌ماند و هیأتش از بین می‌رود؟ یا عهد مثلاً نقض که می‌کنیم مگر ماده باقی می‌ماند و هیأت آن از بین می‌رود؟ اگر این است که شما می‌گویید پس نباید نقض به عهد یقین و این‌ها هم نسبت داده بشود. ایشان می‌فرمایند آن‌جا هم به خاطر این است که یقین و عهد یک إبرام عقلی در آن وجود دارد. یقین از یک دلیلی از یک استدلالی برای انسان پیدا می‌شود و یک استحکام و إبرام عقلی در آن وجود دارد. فلذا به لحاظ این درست است که نقض به آن إسناد داده بشود.

«و امّا إضافته إلى العهد و اليقين، فانّما هي باعتبار أنّ لهما نحو إبرام عقليّ ينتقض ذلك الإبرام بعدم الالتزام بأثر العهد، (یا) بالترديد في ذلك الاعتقاد»، یقین داری به یک چیزی، تردید بعداً برایت پیدا بشود آن إبرام آن یقین از بین می‌رود. «فبهذه الملاحظة يضاف النقض إليهما». که این‌جا باید یک چیز دیگر هم ایشان اضافه می‌فرمودند. همین مقدار کفایت نمی‌کند چون همین‌طور که ایشان فرمودند باید به صورت اجزاء باشد. مطلق إبرام نیست، إبرام این‌جور چیزی که دارای هیأت اتصالیه باشد ...

س: مع بقائه ...

ج: مع بقاء المادة، به شرط بقاء الماده، خب در یقین چی باقی می‌ماند؟ در عهد چی باقی می‌ماند؟ باید گفت مثلاً یک نحو استعاره‌ای است. که حالا همه خصوصیات در آن ملاحظه نمی‌شود ولی درواقع آن معنای این‌جوری است مثلاً، حالا این مطلب اولی است که ایشان فرموده. بعد می‌فرماید: «إذا عرفت ذلك فنقول في توضيح المقام». خلاصه فرمایش ایشان این است که در باب استصحاب ما به یقین گذشته، یقین گذشته را که نقض نمی‌خواهیم بکنیم. این در قاعده یقین است که یقین گذشته نقض می‌شود. ولی در باب استصحاب یقین گذشته، یقین به آن امر گذشته سر جایش هست. پس کسی بخواهد بگوید ما در باب استصحاب می‌خواهیم آن یقینی که داشتیم به مستصحب، آن یقین را می‌خواهیم نقض کنیم و شارع می‌آید می‌گوید نه، این‌کار را نکن، نهی می‌کند، این غلط است. این در باب قاعده یقین است. پس در باب استصحاب می‌خواهیم چه‌کار کنیم؟ می‌خواهیم یقین موجود بالفعل را آثارش را بار نکنیم نقض کنیم، نه یقین گذشته را، خب از طرف دیگر ما در باب استصحاب، یقینی که الان نداریم. یقین واقعی وجدانیه، این را که نداریم. آن‌وقت چه‌طور شارع می‌آید می‌فرماید لا تنقض؟ آن‌که نیست، آن‌که قاعده یقین است بخواهد بگوید او را نقض نکن. و در موارد شک ساری است و قاعده یقین است. می‌خواهد بگوید الان نقض نکن که استصحاب باشد و قاعده یقین نباشد لامحاله باید چه‌کار کند؟ یک یقینی را فرض کند که الان شما داری، یک یقین تقدیری. پس به تعبیر من وقتی شارع در این موارد می‌آید می‌گوید که نقض نکن یقینت را به شک، خود این کلامش به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این‌که شارع دارد برای ما که سابقاً یقین داشتیم و الان شک در بقاء داریم دارد یک یقینی را فرض می‌کند که شما یقین‌داری، که حالا توی مثلاً توی عبارات بعضی از فقهاء مثل مثلاً شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب در آن دروس فی علم الاصول‌شان که شارع دارد آن یقین قبل را کأنّه ادامه می‌دهد می‌گوید تو یقین داری، تو یقین داری. شارع در مقام قانون‌گذاری خودش و ساماندهی به این امور دارد فرض می‌کند کسی که قبلاً یقین به یک چیزی داشته حالا هم یقین دارد. حالا می‌گوید این یقین را نقض نکن! و الا اگر یقینی الان نباشد که معنی ندارد بگوید نقض نکن! یقین را نقض نکن! آن یقینِ که می‌دانیم مقصودش نیست. یقین دیگه کو؟ یقین واقعی دیگر که وجود ندارد تا بگوید نقض نکن، پس باید یک یقینی خودش مفروض کرده باشد، مقدر کرده باشد، تقدیر کرده باشد، برای آد‌م‌هایی که قبلاً یقین به یک چیزی داشتند حالا یقینی بر آن‌ها فرض کرده، تقدیر کرده می‌گوید آقا، این یقینِ را نقض نکن! بعد از این‌که این مقدمه روشن شد که تحلیل لا تنقض الیقین نمی‌شود الا به این‌جوری که گفتیم. نسبت به یقین قبل که نمی‌شود. آن قاعده شک ساری است. یقین هم نباشد معنا ندارد بگوید نقض نکن، پس باید یک یقینی باشد تا بگوید نقض نکن، یقین واقعی که نیست. پس معلوم می‌شود یقینی را فرض کرده، تقدیر کرده. حالا بعد از این‌که این تحلیل روشن شد می‌فرماید تقدیر الیقین و فرض الیقین در جایی که مقتضی اصلاً نباشد خیلی بعید است، عرفیت ندارد. ولی در جایی که مقتضی باشد، این‌جا شما فرض کنی یقین وجود دارد هیچ عیبی ندارد، عرفیت دارد. مثلاً اگر مخزن این چراغ یک مخزن کوچکی بوده، ده دقیقه، بیست دقیقه می‌توانسته مثلاً چراغ موشی‌هایی بود، شما بعد از ده ساعت بخواهی بگویی آن‌وقت یقین به روشن بودن این چراغ داشتی حالا هم داری، عرف می‌گوید خیلی مضحک است. اما اگر نه، این قابلیت این را داشته صد ساعت روشن باشد، حالا نمی‌دانی باد زده یا باد نزده، بیایی بگویی یقین دارم. اعتبار یقین کنی، این فی محله هست. بنابراین ایشان می‌فرمایند که ...

س: مثال‌تان این بود که مقتضیِ قطعاً تمام شده آره؟

ج: بله؟

س: همین مثالی که برای چراغ زدید جایی بود که مقتضی قطعاً ...

ج: بله، حالا تمام شده دیگه، حالا اگر شکی هم داشته باشی شک در این داری که ...

س: مثلاً بعد از ده دقیقه یک ربع دیگه ...

ج: آره، صلاحیت دارد یا ندارد؟ باید صلاحیت برای بقاء مسلّم باشیم تا اعتبار کنیم. اما اگر صلاحیتت برای بقاء برای شما مشخص نباشد این بین الصحة و البطلان امرش دائر می‌شود و عرفیت دیگه ندارد. پس ببینید چه جور ایشان مقدمات را که چید، اولاً لا تنقض الیقین را این‌جا بخواهید شما تصور بکنید باید یک جوری معنا کنید که نگویید یقین قبلیِ را، آن‌که مال این‌جا نیست. آن را که نمی‌توانی بگویی، باید بگویی یقینی که قبلیِ نیست، یقین فعلی است. یقین فعلی هم که الان وجود ندارد. پس یعنی یقینی که تقدیر می‌کند شارع، پس این لا تنقض الیقین بالشک براساس این است که شارع مسبقاً یک یقینی را تقدیر می‌کند. و بعد می‌گوید این را نقض نکن! و ما می‌بینیم تقدیر الیقین کجا عرفیت دارد؟ در آن‌جایی که شک در مقتضی نباشد. فلذا است که می‌فرمایند به نظر ما جمله لا تنقض الیقین بالشک موارد شک در مقتضی را نمی‌گیرد چون آن‌جا مبرری برای فرض تقدیری ندارد. این عبارت ایشان را من بخوانم که باید حالا ببینیم آقای آشیخ محمد حسین فرمایشی که به ایشان نسبت می‌دهد یا آقای سیستانی چه جوری است.

فرموده: «إذا عرفت ذلك» یعنی معنایی که ما برای این نقض کردیم «فنقول في توضيح المقام: قد يراد من نقض اليقين بالشكّ، رفع اليد عن آثار اليقين السابق حقيقة في زمان الشك»، مقصود از نقض یقین به شک این است که ما رفع ید کنیم از آثار یقین سابق حقیقتاً در زمان شک، آثار یقینی که حقیقتاً در سابق بوده الان در زمان شک، این را می‌خواهد بگوید؟ نقض یقین یعنی این تا بعد شارع نهی از آن بکند بگوید نکن این‌کار را؟ «و هذا المعنى إنّما يتحقّق في القاعدة»، یعنی قاعده یقین «و امّا في الاستصحاب فليس إضافة النقض إلى اليقين بلحاظ وجوده في السابق، بل هو باعتبار تحقّقه في زمان الشكّ بنحو من المسامحة و الاعتبار»، به لحاظ این است که این یقینِ به یک به نحو من المسامحة و الاعتبار الان وجود دارد در زمان شک، یقینِ وجود دارد. «إذ لا يرفع اليد عن اليقين السابق في الاستصحاب أصلا»، آن‌که از یقین سابق ما دست برنمی‌داریم. «و إنّما يرفع اليد عن حكمه في زمان الشكّ، و ليس هذا نقضاً لليقين»، یعنی آن یقین گذشته «كما أنّ الأخذ بالحالة السابقة» اگر شما بیایید در این‌جا أخذ به حالت سابقه بکنید، این هم عمل به یقین سابق نیست. این بلکه این چیه؟ «بل هو أخذ بأحد طرفي الاحتمال»، احتمال دارد الان باشد احتمال نباشد، شما یک طرف را می‌گیرید «فلا بدّ في تصحيح إضافة النقض إليه (الی الیقین) بالنسبة إلى زمان الشكّ، من اعتبار وجودٍ تقديريٍ له»، باید برای یقین یک وجود تقدیری را فرض کنی کأنّه فرض کردی این هست حالا می‌گوید این را نقضش نکن، و من المعلوم، «من اعتبار وجودٍ تقديريٍ له بحيث يصدق بهذه الملاحظة أنّ الأخذ بالحالة السابقة عملٌ باليقين» می‌گوید من یقین دارم الان به وضو «و رفع اليد عنه نقضٌ له، و من المعلوم أنّ تقدير اليقين مع قيام مقتضيه هيّن عرفاً، بل لوجوده التقديري حينئذٍ وجود تحقيقيٌ يطلق عليه لفظ اليقين كثيراً في العرف»، این وجود تقدیری یک وجود تحقیقی دارد. یعنی وقتی شما فرض کردید، خب واقعاً فرض کردی دیگه، این تقدیری یعنی تحقیقی، تحقیق تقدیر به این است که آن فرضِ انجام بشود دیگه، خب شده دیگه، و عرف هم می‌گوید خب، وقتی فرض کرده یقین دارد دیگه او می‌گوید یقین دارم. فلذا است که می‌فرماید: «أ لا ترى أنّهم يقولون ما عملت بيقيني و أخذت بقول هذا الشخص الكاذب» دست از یقین هم بردار، خب یقین، آن که یقین است دست از آن برداشتی اگر این حرف کاذب تو را به تردید نیانداخته بود که یعنی چی؟ وقتی می‌گوید که «رفعت اليد عن يقيني» یعنی به آن فرض دارد می‌‌کند که که یقین من ادامه داشت، یقین من وجود داشت، من به خاطر گمراه کردن این و دروغ‌هایی که این بست آمدم به این حرف... خب این معلوم است که آدم که نمی‌تواند در این‌که یقین دارد با دروغ یک کسی بیاید که چی کند که، پس دروغ‌های او باعث شده که برای او تردید برایش پیدا شده، یقینش از بین رفته ولی در عین حال عرف چه می‌گوید؟ در عین حال می‌بینیم می‌گوید «ما عملت بیقینی» یعنی یک یقینی دارد برای خودش فرض...، یعنی چون مقتضی است بر این‌که این یقینِ باشد، اگرحرف‌های این نبود این یقینِ بود. چون مقتضی بر این هست می‌گوید کأنّه فرض می‌کند یقینی وجود دارد. آن‌وقت می‌گوید که «ما عملت بیقینی و أخذت بقول هذا الشخص الکاذب». خب و اما؛ بعد یک عبارتی دارند می‌فرمایند که «و رفعت اليد عن يقيني بقوله أوّلاً: ارفع اليد عن يقيني هذا». یا «ارفع الیقین عن یقینی هذا»، من دست از یقینم بردارم؟ و اما... خب پس فرمود که در جایی که مقتضی وجود داشته باشد تقدیر یقین با قیام مقتضی هیّن عرفاً، «و امّا تقدير اليقين في موارد الشكّ في المقتضي فبعيدٌ جدّاً، بل لا يساعد عليه استعمال العرف أصلاً، فتعميم اليقين في قوله عليه السّلام: اليقين لا ينقضه الشكّ بحيث يعمّ مثل الفرض بعيدٌ في الغاية». این فرمایش آقای همدانی در صفحه 348 از حاشیه فرائد ایشان است چاپ جدیدیش. این فرمایش این بزرگوار است.

حالا محقق اصفهانی در نهایة الدرایه یک جوری تقریب فرمودند. محقق سیستانی یک جور دیگر همین کلام را تقریر فرمودند که حالا دیگه ان شاءالله برای جلسه بعد باشد. و صلی الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان